

میهمان

www.ketab.ir

رضا شاعری

باذن الله...

تو لبخند افسونگر کدام نسلی؟

جنگ با ما چه کرد که سال‌ها سپری ساده هنوز هنگامی که به چهره‌ی
بازماندگان از جنگ می‌نگریم یاد و خاطره‌ی روزگار آن برایمان زنده می‌شود
که عشق و ایمان از جنگی تحمیلی دفاعی مقدس ساختند. و چه زیبا گفت آن
فرمانده‌ی شهید^۱ که «ما با آنهایی کار داریم که رهرو عشقند.»

هنوز بسیاری از مادران شهدای جاوید چشم انتظارند تا شاید نشانی و پلاکی
و استخوانی از جوانی رعنا را برایشان به ارمغان آورند. هنوز مادر شهیدی که
سی و پنج سال چشم به در سپید کرده در باره اسماعیل ذبیحش می‌گوید:
«خودش در خواب به من گفت: مادر جان پیکر من باز نمی‌گردد خودت را به

زخم نیندازی‌ها.»

دفاع مقدس ویژگی‌هایی دارد که باید بررسی شود و خاطرات ناگفته‌ای دارد که باید از سینه‌ی یاران‌ش چون گنجی گران‌بها بیرون کشیده و غیرت و عزت و دفاع از شرف این مرز و بوم را به زیباترین گونه تبیین کرد، باید گفت و نوشت که چه انسان‌هایی از دل این رازها و شوق لحظات ناب پدید آمدند. فرشته‌خویانی که با خنوص و نیت قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ راه جهاد را پیشه کردند و در منزلگاه صدق نزد خدا نایب‌ترت جاودانه شدند. یکی از آن جان‌های پاک سرباز وطن و سردار دل‌ها «سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی»، روستایی زاده ای است که خود در جایی گفته بود: «من توی جنگ نه درجه داشتم، نه حاجی بودم، نه طایفه بزرگی داشتم، نه پارتی داشتم، نه سردار بودم، اما یاد ندارم یک نمونه‌ای تمزد کرده باشم.»

وقتی شهادت او همچون دانه‌های باران کرد و بارها را شست، فهمیدم آنچه به عزت آدمی میان ملت‌ها منتهی می‌شود، روحیه‌ی مجاهدانه و زیست مومنانه است.

بی‌گمان یکی از اتفاق‌های خوب این ایام، مصاحبت با دوستان مردی است که حبیب خدا بود و حبیب مردم... اصلاً حبیب سیدالشهدا (ع) که باشی حبیب خدا و خلق خدا هم می‌شوی. اصلاً، نام و نشان لشکر ۴۱ ثارالله و نام جهادی حبیب هم انگار بی‌ربط به این خلق و خوی آسمانی نیست...

آن مجاهد نیکوخال و یاران شهیدش با مرگ خونین‌شان در سرزمین

نیوا و در بامداد فیروزه‌ای سیزدهم دی ماه ۹۸، تصویر و روایت دیگری از رویارویی حق و باطل که نبرد همیشگی تاریخ است، به نمایش گذاشتند. از یاران او بسیار شنیدم که با دوستان بسیار اهل تواضع، فروتنی و رفق و مدارا بود. یاد آن برش از کتاب قیدار افتادم که نوشته بود، «از زیارت نامهی ارباب و انی ستم‌ن سالکم‌اش این چنین برمی‌آید که پروردگار عالم رفیق بازها را بیشتر دوست می‌دارد.»

در پایان از زحمت استاد محمد علی گودینی و برادر ارزشمندم ابوالفضل حسینی برای خوانش و ویرایش اثر و مجموعه‌ی محترم و وزین قدر ولایت که چاپ این اثر را برعهده گرفتند، مراتب تشکر و سپاسگزاری را به جای می‌آورم. «برش اول این روایت داستانی برگرفته از خاطرات سردار حاج مرتضی حاج

باقری دوست و هم‌رزم چهل ساله‌ی حاج قاسم است. بخش دوم خاطرات کاپیتان حاج مصطفی عرب‌نژاد است. سوم این کتاب، خاطراتی از سردار حاج کمیل کهنسال، سردار عبدالحسین رحیمی و روایت آزادسازی بوکمال توسط برادر عزیزم آقا سیدحسن که مترجم عربی فرماندهان و نیروهای مقاومت بود، نقل شده و اینجانب در حد توان آن خاطرات را به تصویر کشیده‌ام.»